روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه • ۱۲ شهریور ۱۳۹۹ • ۱۳ محرم ۱۴۴۲ • ۲ سپتامبر ۲۰۲۰
سال هجدهم • شماره ۳۸۰۶ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۴۸
اذان صبح فردا ۵:۱۱ • طلوع آفتاب ۶:۳۸

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

رهاورد مسافران زباله‌های فراوانی است که در جنگل‌های مازندران رها می‌شود، عکس: احسان فضلی اُصانلو، ایرنا

واکنش

با سینمای ایران

هارون یشایایی

خانم زهرا مشتاق در شماره پنجشنبه ششم شهریور مطلبی با عنوان «بهای بزرگ» در روزنامه «شرق» نوشته‌اند. به نظرم از بعضی مطالب ذکرشده در این مقاله نمی‌توان بی‌توجه گذشت. با آنکه خانم مشتاق در نوشته خود ذکر کرده‌اند «قرارگرفتن در معرض آزار جنسی در هر حرفه و موقعیتی می‌تواند اتفاق بیفتد» تعدادی اتفاق در عرصه کار را که خودشان شاهد بوده یا از دیگران شنیده بودند، در کنار هم گذاشته و با استناد به آنها نتیجه گرفته‌اند. این فاجعه در عرصه هنر مخصوصا

در بین اهالی سینما از مقوله دیگری است و...! و تأکید کرده‌اند نه‌فقط در عرصه سینما و تئاتر بلکه در دنیای روزنامه‌نگاری و خبرگزاری هم فجایعی ازجمله آنچه ایشان به طور مثال در سینما و تئاتر دیده‌اند، یافت می‌شود.

در پی آن نیستم که موارد ذکرشده از سوی خانم مشتاق را رد کنم یا آن را نادیده بگیرم و از اهمیت آن در سینما بکاهم اما من نزدیک به ۶۰ سال در سینمای حرفه‌ای ایران و در فیلم‌های کوتاه، مستند و سینمای بلند داستانی، به عنوان تهیه‌کننده حضور داشته‌ام که مرتبط با آنچه در فضای فیلم‌سازی می‌گذرد، است و...! به خود حق می‌دهم به عنوان ریش‌سفید! یا پیش‌کسوت بگویم ترسیم فضای سینمای ایران و ارتباط عوامل با یکدیگر به آن ترتیب که خانم مشتاق نشان داده‌اند، دور از واقع و بی‌انصافی است.

هر انسان باانصافی می‌تواند اسامی بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر را که در آشنایی با یکدیگر توانسته‌اند زندگی خانوادگی موفق و طولانی داشته باشند، نام ببرد که تعداد آنها بسیار بیش از انسان‌هایی است که خانم مشتاق می‌شناسند.

به نظر می‌رسد توجه خانم مشتاق به کسانی است که اصول روابط سالم انسانی و حرفه‌ای را زیر پا می‌گذارند و ایشان با نصیحت‌کردن خیرخواهانه درصدد رعایت اخلاق حرفه‌ای هستند. گفتنی است این افراد که تعداد آنها در مجموع عوامل سینما بسیار اندک است، گوش به هیچ نصیحتی نمی‌سپارند و این را هم قدما در ادبیات ما گفته‌اند که «نفس بداندیش به فرمان شدنی نیست» و از خلقت آدم تا امروز همین‌طور بوده است که نیست و... . به عنوان کسی که اینک فعالیت و محلی در سینمای ایران ندارم، یادآور می‌شوم سینمای ایران با همه افت‌وخیزهای آن محیطی سالم و صمیمی است و قابل اعتماد برای خانواده و حضور خانم‌ها و آقایان بسیاری در فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی مؤید این ادعاست با تأکید بر اینکه از بروز بعضی نابسامانی‌ها نباید چشم‌پوشی کرد و مبارزه با آن را نادیده گرفت.

نگاهی دیگر

می‌شود آثار بزرگ را زیر ذره‌بین نقد برد و از هیچ‌کس نترسید

شهلا زرلکی

شیرین کریمی در قواره یک کتاب ۲۲۰صفحه‌ای، نقد مفصلی بر سووشون سیمین دانشور نوشته است. سووشونی که یکی از اولین‌ها و پرخواننده‌ترین‌های رمان ایرانی است؛ رمانی که در طول این سال‌ها همه بر واقع‌گرایی آن صحه گذاشته‌اند. حالا شیرین کریمی در کتابش با حجم درخورتوجهی از اسناد و شواهد تاریخی و ادبی و ... که با استدلال‌ها و دیدگاه‌های شخصی همراه است، می‌گوید این رمان واقع‌گرا نیست.

در این یادداشت کوتاه نمی‌خواهم من هم مثل بقیه از واقع‌گرایی این رمان دفاع کنم. نقدهایی به این نوع استدلال‌های مبتنی بر تاریخ و وقایعش دارم. حالا اینها در این نوشته کوتاه مهم نیست. مهم این است که چه خوب که یک منتقد جوان رفته سراغ یک فرضا شاهکار پرطرفدار. این مقدار «جسارت توأم با دانش» شگفت‌زده‌ام کرده و خوشحالم در اقلیمی که جامعه ادبی‌اش تاب نقد ندارد، هنوز کسانی هستند که دل می‌دهند به کار و از جان مایه می‌گذارند.

سلامت زبان برای یک متن ضرورت حیاتی است. زبان منتقد در این اثر، زبانی است به‌شدت دارای اعتمادبه‌نفس. لحن بیان مطمئن است، ساده و درعین‌حال نه خیلی دم‌دستی و خودمانی آن‌طور که من برای زبان نقد خودم می‌پسندم. از طرفی عصاقورت‌دادگی زبان نقد دانشگاهی را ندارد. کوتاه و ساده و سرراست است و سالم. سالم از نظر رعایت نکات نگارشی و ویرایشی. متانت و سادگی و بی‌ادعابودن زبان در جملات کوتاه و مستقیم و گاهی آمیخته به لطافت آرایه‌های ادبی از ویژگی‌های زبانی این نقد است.

من به واسطه سال‌ها نقدنوشتن، روحیه نقدناپذیر نویسنده ایرانی را خوب می‌شناسم. نگاه کن. هیچ نویسنده‌ای نقد منفی آثارش را در صفحه شخصی‌اش بازتاب نمی‌دهد. همه فقط به‌به و چه‌چه و معرفی کتاب‌شان را می‌پذیرند. ۲۲ سال در کار نوشتن نقد بوده‌ام و واکنش‌های غریبی دیده‌ام. زمانی در ۳۳سالگی کتاب خلسه خاطرات را در بررسی همه آثار گلی ترقی نوشتم و واکنش تحسین‌آمیزش را دیدم و کیف کردم وقتی گفت کیف کرده و کتابم را با اشتیاق یک‌شبه خوانده! اما همین نویسنده چهار، پنج سال بعد تاب دیدن ریخت من را نداشت؛ چون نقد منفی کوتاهی بر اثر ضعیف آخرش نوشته بودم!

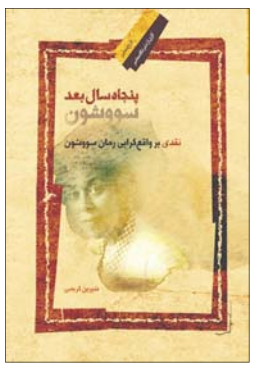

امروز خوشحالم به خاطر تولد یک منتقد ادبی که سختی‌های راه نقدنوشتن را به جان خریده و امیدوارم سردی‌ها و کژتابی‌ها سردش نکند. شیرین کریمی با نوشتن این کتاب باارزش و غنی که با داده‌ها و اطلاعاتش می‌تواند مرجعی برای پژوهش‌های مربوط به واقع‌گرایی در ادبیات باشد، نشان داد می‌شود همچنان آثار بزرگ را زیر ذره‌بین نقد و تحلیل و تأویل برد و از هیچ‌کس نترسید. و چه خوب که کارش بعد از مرگ سیمین دانشور منتشر شده؛ شاید اگر نویسنده پیرسال و حساس و زودرنج ایرانی زنده بود، روی خوشی نشان نمی‌داد به کتابی که هویت اصلی اثرش، واقع‌گرایی مهم‌ترین رمان واقع‌گرای فارسی را نشانه گرفته است.

نشر نگاه معاصر این کتاب را زیر عنوان «پنجاه سال بعد، سووشون» منتشر کرده است.

زیر آسمان شهر

اسامی افراد راه‌یافته به مرحله نهایی ششمین دوره جایزه فرشته منتشر شد

به گزارش روابط عمومی جایزه فرشته، هیئت انتخاب آثار ششمین دوره جشنواره جایزه فرشته، پس از چند هفته بررسی کارشناسی، اسامی ۳۰ نفر راه‌یافته به مرحله نهایی را اعلام کردند.

اسامی برگزیدگان مقدماتی به شرح ذیل است: نعیمه بخشی از مشهد، نازلی فرخی از تبریز، امین رفیعی از مرودشت، الناز معتمدی از تهران، سیده‌منیژه آقایی‌میری از بابل، محمدصادق نیرمند از تهران، مهرانی فانی از لارستان، گلنار آدابی از تهران، سیدحسن یادگارنژاد از یاسوج، احمدهای تحریری ماسوله از فومن، محمدرضا عزیزی از مرودشت، زهرا علیپور از رودبار، محسن مرادی از کرمانشاه، بهرام خانی از خمینی‌شهر، آیدا علیپور از رشت، سامان صدیق‌زاده از تهران، پژند سلیمانی از تهران، فاطمه دباغ‌ها از قزوین، سالومه طهرانی از وین، شیوا خادمی از مشهد، سیدجواد صفوی از تهران، سهند ابراهیمی از اصفهان، زهرا عباسی از تهران، وحید منصوری‌هفشجانی از اهواز، نرگس حسین‌نژاد از مشهد، یگانه شیخ‌الاسلامی از تهران، محمدحسن مردانی از اصفهان، عماد جعفری از یزد، محمد ناگهی از تهران و الهام برزین از بابل. همچنین در بخش نویسندگانِ افغانستانی نیز آثار افراد زیر مورد ارزیابی نهایی قرار خواهد گرفت: عادله جعفری، سمیه ابراهیمی، عصمت الطاف‌یوسفی، ندا مستور، فاطمه خاوری، حکیم سروش، م.آذر آذرمن، زهرا ابراهیمی و احمد انوشه. شهرکتاب فرشته با هدف ترویج فرهنگ کتاب‌خوانی و حمایت از نویسندگان و هنرمندان مستعد، مسابقه «جایزه فرشته» را در حوزه داستان کوتاه در سال ۱۳۹۳ آغاز کرد.

هفته‌نوشت

نجواهایی برای تغییر

الهام فخاری

چندی با هم کار می‌کنند و کم‌کم نجواها آغاز می‌شود. این‌همه تعاونی درست شده؛ ولی بسیاری از جایی، از نا و نفس افتاده‌اند. نمای کار شورایی است؛ ولی اندک‌اندک برخی از برخی عضوتر می‌شوند. مؤسسه ثبت می‌شود و چندی پس‌ازآن بر سر سود و زیان، بر سر چگونگی نقش‌ها یا بر سر اینکه چه کسی بیشتر حق دارد، کار بالا می‌گیرد. سازمان مردم‌نهاد یا حزب پی می‌ریزیم و کم‌کم به یک گروه‌درگروه دگرگون می‌شود. دوباره تکه‌تکه می‌شویم و اگر بتوانیم خیمه بر تیر و عَلَم خودمان بالا می‌بریم.

اینها روایت‌های زیسته کار گروهی ما در ایران است و برای خیلی‌های‌مان در زمینه‌های گوناگون رخ داده است. بارها هم خوانده و شنیده و گفته‌ایم که مردم ما کار گروهی بلد نیستند یا فرهنگ ما فرهنگ کار و سود فردی است، نه گروهی و چیزهایی از این دست. پس چگونه است که از همین مردم و آدم‌ها که می‌روند جاها و کشورهای دیگری در گروه وارد می‌شوند و بسیاری با گروه به سروسامان می‌رسند؟ چرا بنیان کار در سازمان‌ها، حزب‌ها (با هر گرایشی)، نهادها، شرکت‌ها و انجمن‌های ایرانی گروهی ریشه نمی‌گیرد و برخی آشکار یا پشت پرده مهار کار را به دست می‌گیرند و به نام گروه و با تابلوی همگانی، ولی در راستای خواست و اراده و چیرگی خود پیش می‌برند؟

از این تأسف‌بارتر این است که این کژکارکردی نه‌تنها آسیب‌شناسی نمی‌شود و برای توان‌افزایی و بهبود مهارت‌های کار گروهی اراده‌ای نیست؛ بلکه این رویه زرنگی و توانایی و نابغه‌بودن اینها تعبیر می‌شود. گرایش، دانش و توانایی کار گروهی سرشتی نیست، که اگر هم باشد، در میان جانداران و جانوران، گونه آدمی گونه‌ای اجتماعی است و همگان از زیرساخت‌های سرشتی آن برای آموختن و به‌کارگیری زبان، دانش و فناوری و کار با هم برخوردار هستند. پس چرا در زمینه کار گروهی میان ما و جامعه ژاپنی یا کانادایی ناهمانندی چشمگیر هست؟ جامعه ژاپنی با پیشینه‌ای دیرین و جامعه کانادایی با بافتی مهاجرپذیر و به سخنی، آمیزه‌ای (سالادی) از مردم پرورش‌یافته در فرهنگ‌های بسیار گوناگون نمونه‌هایی از کار و سود برای همه و با همه هستند. وضعیت ما چیست؟ شمار نهادها و حزب‌ها و سازمان‌ها و شرکت‌ها چه بسیار ولی آنهایی که گروهی پیش رفته و پایدار و بالنده زیسته باشند و انشعاب و چندگانه نشده باشند، چندتا است؟ در برخی از آسیب‌شناسی‌های فرهنگی و اجتماعی یا در نوشته‌هایی که بر خلقیات ایرانیان، نخبه‌کشی یا خودکامگی کانون‌مند هستند، ریشه‌های فرهنگی و جامعه‌پذیری بازگو شده‌اند؛ ولی باز هم نهاد یا رویه و برنامه‌ای برای بهبود و دگرگونی در کار نیست. در میان گروه‌هایی که به‌راستی گروه نیستند؛ بلکه تنها چند نفر دور هم هستند که هریک آرمان و کار و سود (مادی یا فرهنگی) خود را دنبال می‌کنند و همین هم در نسل‌ها بازتولید می‌شود. آیا ما هیچ نمونه اجتماعی موفقی از کار گروهی نداریم؟

با همه کاستی‌ها یک نمونه فرهنگی کامیاب در بازتولید و جامعه‌پذیری همکاری و باهم‌بودن، از یک سو هیئت‌های آیینی-مذهبی (چه شیعی-اسلامی و چه گروه‌های دینی-آیینی پیروان دین‌های ابراهیمی به شمار می‌روند) شناسه (هویتی) گروهی کاری با هم در کنار هم که سده‌ها استوار و زنده مانده است. همین بافتار گروهی جاهای دیگری در کار و پیشه یا خویشاوندی هم درست پیش می‌رود؛ ولی تضمینی برای تعمیم آن به دیگر زمینه‌های زندگی نیست. از سوی دیگر برخی تعاونی‌های روستایی را هم می‌توان نمونه‌هایی از باهم‌آموزشی همکاری و سود و بالندگی همگانی دانست؛ ولی دریغ که کمتر نامدار کنشگر شهری‌ای برای آموختن به سوی این نمونه‌های کارا و اثربخش می‌رود.

همکاری و کار گروهی خاک و زمین نیست که از نسل پیش به ارث برسد؛ ولی از راه فرایندهای جامعه‌پذیری نسلی بهتر و روان‌تر پیش می‌رود. اگر تاریخ اجتماعی ما دچار خودمحوری پادشاهان و سودخواهی فردی بوده، امروز با این‌همه دسترسی و نهاد آموزشی و آدم‌های دلسوز پای کار هنگام آن است که خودمان برای باهم‌آموختن همکاری و کار گروهی، بازشناسی کژکارکردی‌ها و گیروگره‌های شخصیتی‌مان آستین بالا بزنیم و از درنگ چندماهه کرونایی بهره بگیریم تا آموزش و پذیرش کار گروهی را پیش ببریم. روز تعاون تنها یک نام در سررسید سالانه نیست. تعاون، همکاری و باهم‌زیستن است، باید درباره‌اش بدانیم، بخواهیم کاری کنیم و با برنامه درست نخست از خود آغاز کنیم؛ وگرنه همه این مناسبت‌ها و تقدیرنامه‌ها، همه این ساختارهای شکلی به نام تعاونی و شرکت و مؤسسه و سازمان مردم‌نهاد و حزب و این شورا و آن شورا درد درخودماندگی فردی ما را چاره نخواهد کرد.

قصه‌های شهر

طفل گریزپای

گیتی صفرزاده

درست خاطرم نیست که این جمله را در کدام کتاب و از زبان کدام نظریه‌پردازی خواندم که می‌گفت: اگر از صد سال پیش یک آدم را به دنیای امروز بیاوریم، از دیدن همه چیز شوکه می‌شود و برایش تازگی دارد الا نظام مدرسه و آموزش؛ یعنی حتی مادران ما که از رادیوی نفتی تا تلفن هوشمند را در عمر ۸۰، ۹۰ساله‌شان تجربه کرده‌اند، تنها نقطه مشترکی که با نوه‌هایشان دارند، این است که هر دو یک نظام مدرسه را تجربه کرده‌اند، گیریم اسم‌های متفاوتی مثل ترمی و مقطع اول و دوم و ارزیابی کیفی به جای نمره را روی بعضی قسمت‌هایش گذاشته باشند. به عبارت بهتر کلی بزک و دوزک اضافی به آن وصل کرده‌ایم، اما اصل ماجرا همان است که بود، یک نفر به‌عنوان دانای کل یک سمت می‌ایستد و گروهی در سمت دیگر تلاش می‌کنند تا در یک مسابقه سلسله‌مراتبی را پشت سر بگذارند. خودمان هم اگر منصف باشیم و کمی فکر کنیم برایمان عجیب خواهد بود در دنیایی که مهارت و خلاقیت جای مدرک را گرفته و با لمس انگشت روی صفحه موبایلتان می‌توانید به هر نقطه جهان وصل شوید و هر اطلاعاتی می‌خواهید بگیرید، اصرار داریم که آموزش همچنان یک ماجرای رقابتی بر پایه میزان اطلاعات باشد، نه یک تجربه مشارکتی بر پایه مهارت‌آموزی. حالا کرونا از راه رسیده و یکی از کارهایش این است که بخش‌های معیوب هر جامعه‌ای را آشکارتر کرده. جالب اینجاست که در مورد مدرسه و آموزش اکثر جهان کم یا زیاد دچار گرفتاری و دردسر شدند. البته مشخص است که در اینجا بیشتر، چون سیستم آموزش‌وپرورشمان دچار معضلات فراوانی است. خطرناک‌ترین و بدترین مشکلش این است که پیوند عجیبی با تجارت خورده و عده زیادی دارند از آن نان می‌خورند؛ یعنی اگر ماجرای کنکور حذف نمی‌شود و با این همه عقب و جلو درهرحال امسال برگزار شد، تنها به این خاطر نیست که نظام جایگزین دیگری برای راهیابی به دانشگاه ساخته نشده، بلکه به این فکر کنید که اگر شکل فعلی کنکور برچیده شود، مؤسسات ریزودرشتی که از سال دوم دبستان (بله، درست شنیدید از دوم دبستان) با مدارس قرارداد می‌بندند و از خانواده‌ها پول می‌گیرند تا هر ماه آزمون تستی برای دانش‌آموزان برگزار کنند که ۱۰ سال بعد وقتی سر جلسه کنکور می‌نشینند، دچار استرس دیدن چهارخانه‌های خالی نشوند، از کجا کسب درآمد کنند؟

به‌زودی در اکثر مناطق سال جدید درسی به شیوه مجازی آغاز می‌شود و نظام آموزشی دچار گرفتاری غریبی شده است. جدا از آن مؤسسات و مدارس غیرانتفاعی که بهانه‌هایشان برای دریافت پول را از دست می‌دهند (یک پرس‌وجوی سرانگشتی نشان می‌دهد میزان ثبت‌نام در مدارس غیرانتفاعی به‌شدت کاهش پیدا کرده)، یکی از ماجراها این است که دانش‌آموزانی را که تا دیروز بی‌رغبت و انگیزه سر کلاس‌های درس می‌نشاندیم، حالا با چه ترفندی پای تبلت و موبایل بنشانیم؟ راستش را بخواهید من هم جای آنها بودم، دلم نمی‌خواست آن درس‌ها و روش‌های تکراری را حالا در فضای مجازی تجربه کنم؛ آن‌هم وقتی در مدت بسیار کوتاه و با کیفیت بهتری می‌توانم فیلم آموزش هر چیزی را در اینترنت پیدا کنم. این را هم به ماجرا اضافه کنید که در فضای مدرسه، تجربه نیم‌بندی از روابط اجتماعی و فعالیت‌های فوق‌برنامه مثل کتاب‌خوانی، شعرخوانی، نمایش و مسابقه ورزشی و... به بچه‌ها می‌دادیم که حالا به‌کلی حذف شده است. چه چیزی جایگزین این بخش از مدرسه می‌شود؟

به گمانم مسئولان و ذی‌نفعان اصلا دلشان نمی‌خواهد تغییری در این سیستم پوسیده بدهند. حالا نوبت عاشقان و مصلحان کودک و نوآوری است که به میدان بیایند و طرحی نو دراندازند.

گزارش

گفت‌وگو با شیما قوشه، وکیل و فعال حقوق زنان:

اصل برائت و خلأ قانونی حمایت از آزاردیده‌ها

● آنچه تحت عنوان هشتگ «روایت تجاوز» در سه هفته اخیر در فضای مجازی فارسی‌زبان در جریان است، زلزله‌ای در جامعه ایرانی ایجاد کرده است. موج افشاگری‌ها از چند میکروسلبریتی فضای مجازی آغاز شد و به جامعه روزنامه‌نگاری رسید و بعد درحالی‌که فکر می‌شد موجش خوابیده با ماجرای «کیوان امام» دوباره اوج گرفت و بعد به دامن سلبریتی‌ها و چهره‌های شناخته‌شده رفت. لیست افراد و چهره‌هایی که روایت‌هایی از آزار یا تجاوز آنها منتشر می‌شود، لحظه‌به‌لحظه در حال افزایش است. به‌راه‌افتادن چنین جنبشی علاوه بر موافقان فراوان و تشویق‌کننده‌های بسیار مخالفینی هم دارد. گروهی که معتقدند چنین دست افشاگری‌هایی با اسم و اکانت ناشناس در فضای مجازی هیچ دلیل مشخص و درستی بر گناهکاربودن افرادی که از آنها اسم برده می‌شود، ندارد. اما سؤال اینجاست که حقیقت با سازوکار حقوقی فعلی در زمینه اثبات تجاوز تا چه میزان امکان برملاشدن را دارد؟ موارد معروفی مثل پرونده آزار جنسی ترامپ یا ژیان قمیشی باوجود ادله بسیار نهایتا به تبرئه افراد منجر شد. حتی رومن پولانسکی هم که در دادگاه محکوم شد، با فرار از آمریکا آزادانه زندگی‌اش را می‌کند و حتی اعتبار حرفه‌ای‌اش هم مخدوش نشده است. در چنین شرایطی قربانیان تجاوز چگونه می‌توانند احقاق‌حق و از خودشان دفاع کنند؟ آن‌هم در فضای با مختصات فرهنگی ایران که آزاردیده بیشتر از آزارگر سرزنش می‌شود و تلاش برای بیان شجاعانه یک تجاوز یا آزار ممکن است به طرد از سوی خانواده و جامعه دوستان، ازدست‌رفتن فرصت‌های شغلی و تحصیلی و بسیاری موارد دیگر منجر شود. در چنین فضایی راهکار برای آزاردیده چیست تا احقاق حق کند. یکی از موضوعاتی که مخالفان این دست افشاگری‌ها روی آن تأکید دارند، موضوع «اصل برائت» است که از اصول اساسی حقوقی است. آنها با استناد به این اصل معتقدند تا اتهامی در دادگاه اثبات نشود، ارزش و اعتباری ندارد. تأکید عده‌ای بر اصل برائت و همچنین خلأ قانونی موجود در راه حمایت از حقوق آزاردیده‌ها موجب شد تا با شیما قوشه، وکیل دادگستری و فعال حقوق زنان صحبت کنیم. خانم قوشه درباره تأکید عده‌ای بر اصل برائت می‌گوید: «اصل برائت به‌عنوان یکی از اصول اساسی دادرسی عادلانه هم در قانون اساسی به‌صراحت پیش‌بینی شده و هم در بقیه قوانین به‌صورت ضمنی به آن اشاره شده است. به‌هرحال استناد به این اصول در دادگاه رخ می‌دهد و حق متهم است که به این اصول استناد کند و تا وقتی دلیلی علیه او وجود نداشته باشد، از الزامات اصل برائت منتفع شود. نکته‌ای که وجود دارد این است که در ایران قوانینی داریم که در این موارد خاص به‌هیچ‌وجه حامی و حمایتگر آزاردیده‌ها نیستند. این قوانین آنها را در موارد مواجهه با چنین مسئله‌ای به همان ادله اثبات دعوای کیفری ارجاع می‌دهد که به‌صورت عمومی در قوانین وجود دارد. وقتی در مواجهه با این جرائم آزاردیده‌ها مجبورند به همان عمومات اثبات ادله کیفری اشاره کنند و به دنبال شاهد و اقرار متهم باشند، ممکن است از پیگیری حقوقی کار صرف‌نظر کنند؛ چراکه فضا و شرایط ارتکاب جرم اغلب متفاوت هستند. ذات این جرائم در یک فضای مخفی اتفاق می‌افتد که اغلب شاهدی وجود ندارد. عدم قانون حمایتی از آزاردیده‌ها موجب شده که خلأ قانونی با اتکا به اصل برائت چنین پوشش داده شود.

خانم قوشه همچنین درباره اهمیت روایت‌کردن و تواتر روایت‌ها می‌گوید:« وقتی روایت‌ها زیاد شود، این تواتر روایت‌ها ممکن است منجر به «علم قاضی» شود. ضمن اینکه ما در فقه هم مبحثی داریم به اسم «شیاع» که از همان شایعه می‌آید و آن را اتفاقا از ادله اثبات دعوا می‌دانند. در واقع فقه معتقد است وقتی درباره موضوعی تعداد زیادی از افراد حرف می‌زنند ولی دلیلی هم برای ارائه ندارند، می‌توانند از آن برای صحت یک ادعا استفاده کنند. با توجه به اینکه ما در این مورد قانون حمایتی نداریم، عنوان‌کردن آن و تواتر روایت‌ها می‌تواند برای قاضی رسیدگی‌کننده متقاعدکننده باشد.البته فراموش نکنیم در بسیاری از کشورها صرف اظهارات شفاهی آزاردیده را دلیل برای شروع تعقیب کیفری می‌دانند. اینجا اگر کسی بخواهد دادخواهی کند، باید دلیل اثباتی را مطرح کند تا بعد تحصیل دلیل به عهده مقام قضائی تحقیق‌کننده بیفتد. شاید همین خلأ قانونی باشد. اتفاقا در لایحه پیشنهادی دولت برای حمایت از زنان در برابر خشونت این موضوع مطرح بود که متأسفانه حذف شد. بنابراین اگر ما فقط بخواهیم اصل برائت را داشته باشیم و از طرف دیگر هم آن‌قدر سفت‌وسخت روی ادله اثبات دعوای کیفری روی عمومات قانون مجازات تأکید کنیم و دادگاه دلایل دیگر را نپذیرد، خب طبیعی است حقوق قربانیان این جرائم نادیده گرفته می‌شود. »شیما قوشه همچنین در پایان می‌گوید: «در اینکه اصل برائت یکی از اصول اساسی و ماندگار دادرسی عادلانه است، شکی وجود ندارد اما در مقابل باید این فضا و امکان برای قربانی این جرائم هم وجود داشته باشد که به صرف روایت شفاهی آنها تعقیب کیفری شروع شود. بنابراین ما فقط نمی‌توانیم یک طرف مسئله را ببینیم و بگوییم اصل برائت وجود دارد و گفتن این روایات یا این دست افشاگری‌ها به حقوق شخص متهم به آزار و تجاوز خدشه وارد می‌کند اما از طرفی قوانین حمایتی برای قربانیان و آزاردیده‌ها نداشته باشیم».